

پاڻولو ڪوئيٽو	پاڻولو ڪوئيٽو
پاڻولو ڪوئيٽو	پاڻولو ڪوئيٽو
پاڻولو ڪوئيٽو	پاڻولو ڪوئيٽو
پاڻولو ڪوئيٽو	پاڻولو ڪوئيٽو
پاڻولو ڪوئيٽو	پاڻولو ڪوئيٽو
پاڻولو ڪوئيٽو	پاڻولو ڪوئيٽو



پاڻولو ڪوئيٽو  
ترجمہی حسین نعیمی

# سلحشور نور

### یادداشت نویسنده

بجز دو بخش سرآغاز و سرانجام، تمامی متن کتاب حاضر با  
عنوان مکتوب *Maktub* در فاصله سال‌های ۱۹۹۳-۱۹۹۶  
در روزنامه *A Falha du São Paulo* و سایر نشریات برزیل یا  
کشورهای دیگر به چاپ رسید.

زن گفت: «در شرق روستا، از ساحل دریا جزیره‌ای دیده می‌شود که در آن معبدی عظیم با ناقوس‌های بی‌شمار قد برافراشته است.»  
پسرک، در آن حوالی، هرگز او را ندیده بود. زنی با جامه‌ای متفاوت که موهایش را با چارقُدی پوشانده بود و از او می‌پرسید: «آیا چنین معبدی را دیده‌ای؟ برو آن را ببین... پس آن‌گاه نظرت را به من بگو.»

پسرک شیفته زیبایی زن، به مکان تعیین شده رفت، روی ماسه‌ها نشست و به دقت افق را کاوید... ولی... جز منظرگاه همیشگی - آمیزش آسمانِ لاجوردی با دریای بی‌کران - چیزی ندید.

سرخورده، راهی روستای مجاور شد و از ماهیگیران پرسید، هرگز از جزیره و معبدش سخنی شنیده‌اند.

ماهیگیر سالخورده‌ای در جواب گفت: «آری، مربوط به گذشته‌های دور است. به دوره‌ای که اجدادم در این حوالی می‌زیستند... ولی... زمین‌لرزه جزیره را فرو بلعید. با این همه، گرچه یارای آن نداریم جزیره را ببینیم، هنوز گاه، آوای ناقوس‌های معبد را که بر اثر امواج در ژرفنای دریا تولید می‌شود، می‌شنویم.»

کودک به ساحل بازگشت و تمامی بعدازظهر را گوش نشست، اما جز مهمه امواج و غریو مرغان دریایی آوایی دیگر نشنید.

هنگامی که شب فرا می‌رسید، والدین به جستجوی او می‌رفتند اما،

صبح روز بعد، او دوباره به ساحل بازمی‌گشت. سیمای آن زن فکرش را مشغول کرده بود و به نظرش ناممکن می‌آمد زنی چنان زیبا، دروغ بسراید... [پس] اگر هم روزی بازگردد خواهد توانست به او بگوید جزیره را ندیده است، اما صدای ناقوس‌های معبد، ناشی از تلاطم دریا را شنیده است.

بدین سان ماه‌ها سپری شد، زن بازنگشت و پسرک او را فراموش کرد. اما، به یاد داشت که در زیر آب معبدی یافت می‌شود و معبد هم همواره سرشار از ثروت و گنج است. اگر او آوای ناقوس‌ها را بشنود، مطمئن می‌شود. ماهیگیران راست می‌گفتند و وقتی بزرگ شود، می‌تواند به قدر کافی پول بیندوزد و سفری برای پیدا کردن گنج پنهان تدارک ببیند.

دیگر به مدرسه و دوستانش علاقه‌ای نداشت و موضوع شوخی مناسبی برای کودکان شده بود که مدام می‌گفتند: «دیگر همانند ما نیست، ترجیح می‌دهد رو به دریا کند و از بازی کردن با ما سرباز زند، چون بیم آن دارد که ببازد.»

و تمامی کودکان، هنگامی که پسرک را بر ساحل نشسته می‌دیدند، به او می‌خندیدند.

گرچه، کودک کماکان صدای جرس‌های کهنه معبد را نمی‌شنید، اما هر بامداد به درک پدیده‌ای متفاوت می‌رسید.

نخست دریافت اگر بکوشد صداها را بازشناسد چه بسا که فرصت آن نخواهد داشت دل مشغول همه‌امواج شود. دیری نپایید که با غریب مرغان دریایی، وزوز زنبوران و هیاهوی باد در شاخ و برگ درختان نخل مأنوس شد.

شش ماه پس از نخستین دیدار زن، پسرک می‌توانست، آواها را از هم بازشناسد و دیگر هیچ صدایی نمی‌توانست تمرکز او را مشوش کند، اما

همچنان، صدای ناقوس‌های معبد خفته در ژرفنای دریا را نمی‌شنید. ماهیگیران دیگر نیز سر رسیدند و به او گفتند: «ما آوای ناقوس‌ها را می‌شنویم.»

و بر کلام خود اصرار می‌ورزیدند ولی... پسرک نمی‌توانست صدای زنگ‌ها را بشنود.

مدت زمانی بعد، لحن گفتار ماهیگیران تغییر کرد: «تو مدام خود را دل مشغول صدای زنگ‌ها می‌کنی، از آن درگذر و رو به دوستان خود آر، شاید این فقط ماهیگیرانند که می‌توانند آن صداها را بشنوند...»

تقریباً پس از یک سال، پسرک تصمیم گرفت خود را رها سازد. به خود گفت: «شاید این آدم‌ها، راست بگویند و بهتر آن باشد، زمانی که بزرگ شدم ماهیگیر شوم. پس آن‌گاه، هر بامداد به این ساحل روی خواهم آورد و صدای ناقوس‌ها را خواهم شنید.»

و همچنین اندیشید: «شاید تمامی [این حرف‌ها] افسانه‌ای بیش نباشد... و زمین‌لرزه ناقوس‌ها را شکسته باشد و دیگر آن‌ها صدا درنخواهند داد...»

غروب آن روز تصمیم گرفت به خانه‌اش بازگردد.

به اقیانوس نزدیک شد تا با آن وداع گوید. بار دیگر پیرامونش را نگریست و چون دیگر در پی شنیدن آوای جرس‌ها نبود، می‌توانست از شیوایی غریب مرغان دریایی، زمزمه دریا و هیاهوی باد در شاخ و برگ نخل‌ها و بخندد. پس آن‌گاه، به صدای دوستانش، در دوردست‌ها، که سرگرم بازی بودند گوش فرا داد و از این‌که دوباره به بازی کودکانه خود روی می‌آورد خوشحال شد. آن‌ها مسخره‌اش کرده بودند، ولی به زودی گذشته را فراموش می‌کردند و پذیرایش می‌شدند.

کودک شادمان بود و شکر خدای را، به شیوه‌ای که تنها از یک کودک برمی‌آید، برای سلامت و زنده بودن خود به جای آورد... در آن هنگام،